

زن زیادی

جلال آل احمد

www.ketab.ir



۱۳۹۸

سرشناسه	آل احمد، جلال، ۱۳۰۲ - ۱۳۴۸ .
عنوان و نام پدیدآور	Al Ahmad, Jalal
مشخصات نشر	زن زیادی/جلال آل احمد.
مشخصات ظاهری	۱۳۹۸. تهران: فانوس دنیا،
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۶۰۹۷-۳۱-۴
وضعیت فهرست نویسی	۵/۳۱×۵/۱۴؛ م: ۱۸۷ ص.
موضوع	فیپا
موضوع	داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	Short stories, Persian -- ۲۰th century
ده بندی سنگره	۱۳۹۸ ز؛ ۱۷۹۳۴/۹ ف PIR
رده بندی یوسی	۸۶۲/۳
شماره کتابشناسی ملی	۵۶۷۱۳۱۲



www.farooosedonya.ir
Farooosedonya@yahoo.com

زن زیادی
جلال آل احمد
انتشارات: فانوس دنیا
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۸
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۹۷-۳۱-۴
شمارگان: ۱۰۰۰
قیمت: ۳۵۰.۰۰۰ ریال

ف. است

به عنوان مقدمه

سمنویر ن

خانم نزهت‌الله ولد

دفتر چهی بیمه

عکاس با معرفت

خداداد خان

دزد زده

جا پا

مسلول

زن زیادی

به عنوان مقدمه

بدان‌العنوان. تا کنون ضمن اسفار عهد جدید رساله‌ای به این عنوان از پولوس رسول دیده نشده بود و در ذیل اناجیل اربع، فقط به ذکر سیزده رساله ازین رسول - که خواری ممتاز امم و قبایل بود - اکتفا شده بود. در این رسایل سیزده گانه به ترتیب خطاب به رومیان، قرتیان (دو رساله)، لاطیان، افسسیان، فلیپیان، کولوسیان، تسالونیکیان (دو رساله)، کورناتوریس (دو رساله)، تیطوس و فلیمون است. رساله‌ای به عبرانیان نیز نسبت منسوب به پولوس رسول و نیز منسوب به برنابای صدیق و مین نمود مؤید مدعایی است که به زودی خواهد آمد.

الغرض، عدد این رسایل چه سیزده باشد چه - عا - در میان آن‌ها هرگز ذکری از رساله‌ای که اکنون مورد بحث است نیست. اما راقم این سطور که مختصر غوری در اسفار عهدین داشته، به راهنمایی یک دوست کشیش نسطوری (که به الزام مشغله‌ی خویش و به مصداق کل ما تشتهی البطون تشتغل الفکر و المتون، سخت در اسفار عهدین مستغرق است) و نیز به سابقه‌ی اشاراتی که در ضمن

مطالعات خود یافت، اخیراً به یک نسخه‌ی خطی از انجیل برنابا به زبان مقدس سریانی برخورد که در حواشی صفحات اول تا هفتم آن ایضاً به همین زبان مقدس، رساله‌ی مانحن فیه مرقوم رفته است. اما این که چرا تا کنون در ضمن سیزده یا چهارده رساله‌ی فوق‌الذکر نامی ازین رساله نیامده است العلم عندالله.

رساله‌ی پولوس رسول به کاتبان

ما ظن صاحب این فقیر و آن دوست کشیش نستوری بر آن است که پاپ انجیل برنابای صدیق بشارت‌دهنده به دین مبین اسلام بوده است و لفظ پاراقلیط (paraclet) به کرات در آن آمده - و به همین دلیل عمداً از نظر آبادی کلیسا غیرمعتبر و حتی مردود شناخته شده. این رساله‌ی رافی هدایه نیز به سرنوشت انجیل برنابا دچار گشته است و ما کنون از انظار پوشیده مانده. و با این که حتی در اسفار عهد جدید نیز با وجود برنابای صدیق به عنوان یکی از همراهان پولوس رسول و هم به وجود انجیل او، اشارات رفته است (هم چنان که در اسم رسولان باب نهم آیه‌ی ۲۷ و باب ۱۱ آیه‌ی ۶ و ۲۵ و باب ۱۵ آیه‌ی ۱ تا ۲۴ و غیره) با این همه آبای کلیسا انجیل مذکور و دیگر آثار او را مسئله رساله‌ی به عبرانیان را که در بالا ذکرش گذشت، جعلی قلمداد کرده‌اند یا در صحت انتساب آن تردید روا داشته‌اند و حتی جسارت را به آن‌جا رسانده‌اند که آن‌ها را نوشته‌ی دست مسلمانان

دانسته‌اند و خالی از نصوصی که از منابع موثق کلیسایی اخذ شده است. و این‌ها همه علاوه بر گمنام نهادن بر نابای صدیق و آثارش. مع‌التأسف موجب ناشناس ماندن رساله‌ی مانحن فیه از پولوس رسول نیز گشته است. و حال آن‌که یکی دیگر از دلایل اتقان نسبتاب این رساله به پولوس رسول. تعبیرات خاص انجیلی است که گاهی به استعانت گرفته شده و راقم این سطور آن قسمت‌ها را تعمیماً از رساله، بن‌الهلالین گذاشته.

دیگر این که سبک و روال انشای انجیل که گذشته از تکرار تأکیدآمیز کلمات و مفاهیم و افعال یا حذف افعال و روابط حاوی تشبیهات نغز و سبک و ریاض و بدوی است درین رساله‌ی مختصر نیز دیده می‌شود. از جمله این حدس و تخمین‌ها گذشته اینک فقیر راقم سطور با کمال خصوع احتیاط ترجمه‌ی رساله‌ی مذکور را که به پایمردی همان دوست کشیش نسطوری از سریانی به فارسی به ختام نیک رسانده است در معرض قضاوت صاحب‌نظران قرار می‌دهد. و از فحول سروران میدان ادب الهام‌خواه و اغماض دارد. تذکر این نکته نیز ضروری است که اگر هراس از قلع نان و آب آن برادر غیر دینی نسطوری نبود. بسیار به جا بود که ترجمه‌ی این رساله‌ی پولوس رسول هم به نام و عنوان او که مالک نسخه‌ی منحصر به فرد خطی آن و در حقیقت کاشف آن است منتشر گردد. والله الموفق.

اینک ترجمه‌ی متن رساله‌ی پولوس رسول به کاتبان

باب اول

این است رساله‌ی پولوس رسول، بنده‌ی پدر ما که در آسمان است،
به کاتبان.

- ۱- پولوس رسول که نه از جانب انسان و نه به وسیله‌ی انسان، بلکه از جانب پدر که پسر را از مردگان مبعوث کرد. ۲- (و رسول خوانا شد و جدا نموده شده برای انجیل خدا). ۴- در کلام پسر انسان واقع شده (در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود). ۵- همان در ابتدا نزد خدا بود. ۶- همه چیز به واسطه‌ی او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. ۷- در او حیات بود و حیات نور انسان بود. ۸- و اما بعد فرزند آدم کلمه را شناخت و به آن نوشت و نویساند و روی زمین مسخر کرد و آبادانی کرد و نعمت یافت و کلمه برد و آبادانی بود. ۹- و کلمه کلام شد و کاتب بود و قانون شروع نهاد شد. ۱۰- و کلمه بود و قوانین نهاده شد و کلام به دفتر و دیوان شد. ۱۱- کلمه بود و کلام به دفتر و دیوان بود و دیوان‌خانه بود و بنای حبس و زندان شد. ۱۲- کلمه بود و کلام به دیوان‌ها بود و دیوان‌خانه بود و زندان آدم به زندان در افتاد. ۱۳- کلمه بود و کلام بود و زندان بود و چلیپا نهاده شد. ۱۴- کلام بود و چلیپا بود و پسر انسان بر چلیپا شد. ۱۵- کلمه بود و چلیپا بر پای ماند و پسر انسان به آسمان رفت و

کلام با هر قطره‌ی باران به زمین رسید و پراکند. ۱۶- کلام بود و دیوان مندرس شد و دیوان‌خانه فرو ریخت و کلام با هر دانه‌ی تخم سر از زمین برداشت. ۱۷- کلمه بود و کلام بود و ملکوت پدر ما که در آسمان است با هر زرع و نخیل بود. ۱۸- و کلمه بود کلام را کاتبان نوشتند و محرران و نساخان پراکندند و کلمه اب پرس محققان شد. ۱۹- و کلام بود و کتاب بود و طومارنویسان به طومارها کردند و همگی عالم را به آن در نوشتند. ۲۰- و کتاب بود و لاله‌ها بود و مدیحه‌سرایان پوزه بر درگاه امرا می‌سودند. ۲۱- کلام بود و کلام مدیحه‌سرا بود و مدیحه‌سرا شاعر بود. ۲۲- کلام بود و شاعر بود و امرا شاعرها می‌آموختند. ۲۳- امیران بودند و شمشیرها آخته بود و شاعران بر درگاه‌شان پوزه‌سازی و خندق‌ها کنده ۲۴- شمشیرها آخته بود و خندق بود و از خون جوانان انباشته. ۲۵- خون جوانان بود و خون پیمان بود و هر دو تازه بود و بدان آسیب‌ها گردانند. ۲۶- شمشیرها آخته بود و خندق‌ها به خون انباشته و خبائث بر عالم سلطان بود. ۲۷- خبائث سلطان بود و خون جوانان بسته شده و آب از آسیاب‌ها افتاد و مورخان در رسیدند. ۲۸- نعش‌ها بر زمین بود و خون‌ها بسته و مورخان بودند و مورخان نیز. ۲۹- لاشخور بود و مورخ بود و خبائث بر عالم حکم روا بود و خندق‌ها انباشته و جنگل‌ها سوخته و این تاریخ شد. ۳۰- تاریخ بود و مورخان آن را به طومار کردند و سیم

و زر بر اشتران به گنجینه‌ها بردند. ۳۱- تاریخ به طومار بود و طومار ارجوزه شده و ارجوزه ابزار شیاطین بود و این همه کلام بود. ۳۲- و سال‌ها چنین بود و قرن‌ها چنین بود.

باب دوم

و کلمه بود و کلام بود و کلمه در کتاب بود و کتاب در مغرب به زندان بود. ۱- کتاب بود و کند و زنجیر در مغرب بود و کاتبان به پنجم بود. ۲- مغرب بود و مشرق بود و خورشید طلوع می‌کرد و خورشید غروب می‌کرد. ۳- خورشید بود و در مغرب فرو می‌رفت و کتاب بود در مشرق طالع می‌شد. ۴- و نور از شرق خاست و خورشید هر روز در مشرق بود و زندان در مغرب. ۶- خورشید می‌آمد و خورشید می‌نشست و یک بار از روزن زندان به درون تافت. ۷- چنین بود که نور از شرق تافت و غرب را روشن کرد. ۸- زندان بود و کند و زنجیر بود و کند و کاتب خورشید تافته بود و کلمه در دل کاتب بود و کند بر پای و شور در سر. چنین بود که کتاب قوت یافت. ۱۰- خورشید هم چنان می‌تافت و نورانی بود و شعله‌ی کتاب سوزان و بی‌رونق شد. ۱۱- خورشید بود و زندان بود و کاتب در دل زندان بود و کلمه در دل او و در پس دیوارهای زندان آن جلیلی دیگر را به دیوان همی بردند. ۱۲- دیوارها برپا بود و خورشید می‌تافت و می‌دید که آن جلیلی دیگر کلام را به نوک پای

خویش بر ریگ نوشت. ۱۳- دیوارها برپا بود و خورشید همچنان می‌تافت و رخوت را می‌زدود و کلام از دل کاتب به جوارح او سر می‌زد و چه بسا که سر به بیابان گذاشتند. ۱۴- و چنین بود که پسر انسان به جستجوی درخت معرفت شد و چهار گوشه‌ی عالم را در کوفت. ۱۵- و سال‌ها چنین بود و قرن‌ها چنین بود تا درخت معرفت در اقصای شرق یافته شد. ۱۶- پسر انسان بود و درخت معرفت را یافته بود و هنوز نگران بود تا دانه را بیابد. ۱۷- تخم معرفت بود و پسر انسان آن را شکافت و ناگهان کلام بود. ۱۸- و کلام به زبان بود و زندان در مغرب بود و آفتاب شرق بر می‌خاست و به غرب می‌رفت و پسر انسان دانا بود که معرفت را یافته بود. ۱۹- معرفت بود و معرفت کلام بود و کلام در دل کاتب در زندان بود، اکنون معرفت از راه رسیده بود. ۲۰- کاتب بود و قدرت کلام در او بود و معرفت آمد و قوت او بیشتر شد و پی زندان‌ها سستی گرفت. ۲۱- خورشید هم چنان از شرق می‌تافت و نور بود و گرما بود و تاریکی گریخت. ۲۲- و چنین بود که زندان فرو ریخت و کلام عالم‌گیر شد. ۲۳- کلام عالم‌گیر بود و خورشید طلوع می‌کرد و خورشید غروب می‌کرد و کلام بر درگاه شد. ۲۴- کلمه‌ای در شرق بود و کهن بود و وحدت داشت چون با آفتاب بر می‌خاست و کلمه‌ای در غروب هویدا شد و تازه شد که منقسم بود و چون از تاریکی زندان برآمده بود. ۲۵- شرق بود و

کلمه در شرق واحد بود و با آفتاب در آسمان بود و دور از دسترس عوام. ۲۶- غرب بود و کلمه در غرب منقسم بود و از تاریکی زمین برخاسته بود و پراکنده بود. ۲۷- و هر کاتب در قسمی بود و کلام منشعب بود و کاتب در دل دریا بود یا در آسمان سیر داشت و در مکاشفه بود. ۲۸- و چنین شد تا کاتبان بودند و حزران و نساخان و منشیان و محققان و طومارنویسان و بدیع سریان و ارجوزه خوانان و مورخان و مترجمان و نورپردازان و کهنه دربان. ۲۹- سالها چنین بود، قرن چنین بود.

باب سوم

پس کیست کاتب و کیست شاعر و کیست گردآورنده و کیست آن که کلام را می نویسد؟ ۱- جز ارث آن که در دل زندان پژمرد و کلام را منکر نشد؟ ۲- و آن که کلام را با انگشت پا بر زیگ نوشت و بر آن شهادت داد؟ ۳- و همگی جز خادمان کلام پدر که در آسمان است؟ ۴- نه کاتب چیزی است جز گردآورنده، بلکه کلام که ابدالآباد زنده است. ۶- اما کاتب و شاعر هر دو گردآورنده هر یک اجر خویش را به حسب زحمت خود خواهد یافت. ۷- و به حسب آن که چگونه حق کلام پدر را گزارده. ۸- پس چه بهتر که ادای این حق تمام باشد تا در خلود کلام شرکت جویی. ۹- کاتب شریک است با پدر در کلمه و در کلام. ۱۰- اما زنهار کسی از شما خود را نفریبید به این کلمات که می نویسد و بدین طومارها که

دارد. ۱۱- و گوید که هرچه طومار بلندتر حکمت افزون‌تر. ۱۲-
 چرا که هرچه حکمت این جهان افزون‌تر غم آن بیشتر. ۱۳- و
 بدان که ملکوت آسمان در کلمه نیست، بلکه در محبت. ۱۴- در
 کتاب نیست، بلکه در دل‌ها. ۱۵- در طومار نیست، بلکه در ناله‌ی
 ریغان. ۱۶- بنگر تا کلام را بر آن لوح نویسی که خلود دارد. ۱۷-
 اگر سنگ را خاره نویسی باز هم ضایع شود. ۱۸- بلکه بر
 الراج دل‌ها نه از سنگ است، بلکه از گوشت و خون. ۱۹- و نه به
 مرکب الهام، بلکه به مرکب روح که بی‌رنگ است. ۲۰- مگر
 نخوانده‌ای در کتاب که چون موسی از میقات بازگشت و قوم در
 بت‌پرستی دید الروح را بر سنگ کوفت و ضایع کرد؟ ۲۱- این
 است سرنوشت کلام پس که در آسمان است، چه رسد به کلام تو
 که اگر نه بر دل‌ها بلکه بر سنگ نویسی. ۲۲- چه رسد که بر
 طومار یا در کتاب یا بر کتیبه‌ی نقاشی و نه بر رواق دل‌ها. ۲۳-
 کتاب انواع است و کاتب نیز، اما کلمه‌ها از است. ۲۴- از تو هر
 کسی چیزی طلبد: یکی کتاب، یکی شعر، یکی مدح، یکی طلسم،
 یکی دعوات، یکی ناسزا، یکی سحر. و یکی باطل سحر. ۲۵- در آن
 منگر که دیگری از تو چه می‌طلبد، به آن بنگر که دل تو از چه
 می‌طلبد. ۲۶- بدان که (نه آن چه به دهان فرو می‌رود فرزند انسان
 را نجس می‌کند، بلکه آن چه از دهان بیرون می‌آید). ۲۷- این کلام
 پدر ما بود و اینک من می‌گویمت آن چه تو بر قلم جاری سازی.

۲۸- هر چیز که به زبان گویی از روح برداشته‌ای، اما هر چیز که به قلم نویسی بر روح نهاده‌ای. ۲۹- با هر پلیدی که به زبان آوری مردمان را آلوده‌ای، اما با هر پلیدی که به قلم جاری کنی درون خویش را. ۳۰- زینهار تا کلام را به دروغ نیالایی که روح خود را به زنگ سپرده‌ای. ۳۱- زینهار به کلام، تخم کین میاش بنکه بذر حبت. ۳۲- زیرا کیست که مار پرورد و از زهرش در امان ماند و کیست که ستان غرس کند و از انگور بی بهره باشد؟ ۳۳- قرن ها چنین ناد را اید الیاد. ۳۴

باب چهارم

کلام تو ای کاتب هم چون گل باشد که چون شکفت بید و دل جوید و سپس که پژدند ده از آن بماند و بپراکند. ۱- نه هم چون خار که در پای مردمان خرد و چون از بیخ برکنی هیچ نماند. ۲- و اگر نه این همت داری، من! از خار و خشک بیاموز که با همه‌ی ناهنجاری این را شاید که اجاق مرسان گرم کند. ۳- هر یک از شما هم چون چاه باشد که اگر هزار بار آب از آن برکشند خشکی نپذیرد و اگر هزار دلو در آن ریزند لبریز نشود. ۴- نه هم چون جام که به یک جرعه نوشند و به چند قطره لبریز کنند. ۵- دل شما عمیق باشد و سینه‌ی شما فراخ تا کلام در آن ریزند و هرگز تنگی نپذیرد. ۶- چنان باشد که در کنج سینه‌ی شما برای هر آن غم آدمی جایی باشد. ۷- و قلب شما به هر تپش قلب

ناشناخته‌ای جوابی دارد آماده. ۸- چنان باشد که چاه درون شما هرگز از کلام انباشته نشود، اما جاودان بترود و به همه جانب طراوت دهد. ۹- هم چون اشتران باشید که در سکوت و طمأنینه شباروز روند و به قناعت خورند. ۱۰- و از پلیدی سرگین خود نیز ایاق سرگردان کاروانیان را مدد کنند. ۱۱- نه همچون کلاغان که بر هر دیوار فریاد زنند و دزدی کنند و در و دیوار مردمان را به نجاست ترش بیالایند. ۱۲- زینهار تا کلام را به خاطر نان فروشی و طرح با به خدمت جسم در نیآوری. ۱۳- به هر قیمتی، گر چه به ادانی گنج تارون، زر خرید انسان مشوا! ۱۴- اگر می‌فروشی همان بسته بازاری خود را، اما قلم را هرگز! ۱۵- حتی تن خود را و نه هرگز لام برد را. ۱۶- به تن خود غلام باش که خلقت آخرین پدر ماست؛ اما نه به کلام که خلقت اولین است. ۱۷- اگر چاره از غلام بودن نیست، غلام آن کس باش که این حرف‌ها و این کلامات و این قلم را آفرید. ۱۸- به غلام آن کسی که تو بیاضی را به این ابزار سواد کنی و او بخرد. ۱۹- به این است که حق در همه جا یکی است و به هر زبان که نویسند؟ ۲۰- نه این است که به هر سو نمازگزاری، ملکوت آسمان را نماز گزارده‌ای و دل هر آدمی را که بیازاری دل پسر انسان را؟ ۲۱- زیرا که پدر مرا نفرستاد تا حکم کنم و فریضه گزارم، بلکه تا بشارت دهم به برادری. ۲۲- پس تو ای کاتب حکم مکن و فریضه مگزار.

۲۳- بار و وظایف فرزند آدم را به همین قدر که هست اگر بر کوه
گزاری از جا برود. ۲۴- اگر توانی چیزی به قدر خردلی از این بار
بردار، نه که بر آن بیفزایی. ۲۵- ای کاتب بشاره ده به زیبایی و
نیکی و برادری و سلامت! ۲۶- در کلام خود عزاداران را تسلا
باش و ضعفا را پشتوانه، ظالمان را تیغ و در رو. ۲۷- بی چیزان را
رشته‌ی ثروت در کنار و ثروتمندان را دیو قحط و غلابر در. ۲۸-
زیرا... آن اندازه که دردهای ما در کلام زیاد شود، تسلائی ما در
کلام ما برآید. ۲۹- سال‌ها چنین باد. قرن‌ها چنین باد. آمین.